

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُم

از ایرانمان دفاع می‌کنیم

ویژه‌ی دانش‌آموزان دوره‌ی دوم ابتدایی





وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب: از ایرانمان دفاع می‌کنیم (دوره‌ی دوم ابتدایی) - ۳۶۵

پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

شورای نویسندگان: حمید توانا، معصومه خیرآبادی، کتایون رجبی‌راد، محمد سبحانی، سیده سمیه طباطبایی، نجمه محمدی، منصوره مصطفی‌زاده و احسان وادی‌السلامی

با همکاری: زهرا ابوالحسنی، محمد اصغری، رحمت اکبری‌نیا، فؤاد ایزدی، عباس بیات، مسعود تهرانی فرجاد، مهدی جلالی، عباس حضرتی، مصطفی رحماندوست، مهدی رضایی، محمدعلی روزبهانی، محمدحسین سرانجام، حکیمه سقایی‌بی‌ریا، علی سلطانی، امیرحسین سلیمانی، محمدرضا سنگری، مرتضی شمس‌آبادی، سیدسجاد طباطبایی، زهرا عصار، علی علیزاده، لطیف عیوضی، حمیدرضا قربان‌پور، محمد مهرابی، نوید ناصر، محمدرضا ناصری، سعید واحدنژاد و علی یونسی

مدیریت امور فنی و چاپ: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی: حسین‌براتی و حسین جریانی‌پور (طراح گرافیک) - هانیه هادیان، مجید براتی، علی کمالپور، محمد براتی، محمدصادق سبزه‌ای، نعیمه فاضلی، مهناز صابرپور، علی‌عسکری (تصویرگران) - امیرمهدی صالحی، محمدرضا بیات (صفحه‌آرایی) - طرح جلد از رسانه

Khamenei.ir

نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱ - ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir

ناشر: شرکت افست: تهران ۴ جاده آبعلی، پلاک ۸، تلفن: ۷۷۳۳۹۰۹۳

دورنگار: ۷۷۳۳۹۰۹۷، صندوق پستی: ۴۹۷۹ - ۱۱۱۵۵

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ اول ۱۴۰۴

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۳-۳۷۵-۰۵-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-05-3750-3



من وعده‌ی پیروزی به شما می‌دهم.
از هیچ ابرقدرتی نترسید و از هیچ تبلیغاتی خوفی نداشته باشید.
ما راه خودمان را می‌رویم و آن راه خداست.

امام خمینی رحمه الله علیه
۱۴ خرداد ۱۳۵۹

فهرست

درس اول:
قهرمان محله
صفحه ۹



درس دوم:
سرباز وطن
صفحه ۱۵



درس سوم:
ایران سرزمین رنگ و نقش
صفحه ۱۹



درس چهارم:
همراهی در روزهای سخت
صفحه ۲۴



درس پنجم:
سرو و زیتون
صفحه ۲۹



درس هشتم:
رستم و شترک
صفحه ۳۵



درس هفتم:
ما می‌توانیم
صفحه ۳۹



درس هشتم:
باهم قوی‌تریم
صفحه ۴۴



سخنی با معلمان ارجمند

پس از حمله رژیم صهیونیستی به کشورمان، اقشار مختلف مردم با حفظ اتحادی بی نظیر و همدلی برای رفع مسائل، تلاش کردند و توانستند سهم بزرگی در پیروزی جمهوری اسلامی ایران در این جنگ داشته باشند. نیروهای مسلح با جان فشانی، اقتدار و نقش تعیین کننده خود، پاسخی مناسب به آن رژیم کودک کش دادند. همه این تلاش های مردم و نیروهای مسلح، تحت رهبری آیت الله خامنه ای به عنوان عامل وحدت بخش و مدیری جامع نگر، توانست به پیروزی ایران در این جنگ منجر شود.

کتاب حاضر با عنوان «از ایرانمان دفاع می کنیم» در کنار بسته معاونت پرورشی و فرهنگی با نام «ایرانمون»، به عنوان مجموعه ای از برنامه های جامع مدرسه ای و نه فقط برای کلاس درس تهیه شده است. این کتاب باهدف فراهم آوردن فرصت های تربیتی مناسب برای دانش آموزان دوره دوم ابتدایی تدوین شده است تا معلمان و مربیان پرورشی از طریق ایجاد موقعیت های یادگیری، گفت وگویی فعالانه و سازنده با دانش آموزان داشته باشند. نظرات آن ها را بشنوند، احساساتشان را درک کنند و دانش آموزان را با عوامل مؤثر در پیروزی جنگ ۱۲ روزه و ابعاد مختلف آن آشنا کنند.

این کتاب، شامل هشت درس ویژه دانش آموزان «دوره دوم ابتدایی» و برای ۲۵ ساعت آموزشی ناظر به اهداف زیر سازماندهی شده است:

درس اول «قهرمان محله»: نقش بی بدیل همدلی و اتحاد مردم، چگونگی مشارکت و کمک اقشار و مشاغل مختلف در جامعه ایرانی به ویژه در جنگ ۱۲ روزه و لزوم تداوم این همدلی و اتحاد.

درس دوم «سرباز وطن»: معرفی شهدا به عنوان قله همدلی مردم و ایثارگری و جان فشانی آنان برای پیشرفت و دفاع از ایران.

درس سوم «ایران سرزمین رنگ و نقش»: نقش هنر و رسانه در ایجاد، ترویج و تقویت روحیه جمعی و اهمیت آن در رساندن اخبار، پیام ها و نگرش های درست به جامعه.

درس چهارم «همراهی در روزهای سخت»: معرفی برخی مفاهیم پدافند غیرعامل به عنوان دانشی ضروری برای همه آحاد جامعه، به ویژه برای دانش آموزان عزیز و کاربست راهکارها و مهارت های لازم در مواقع بحرانی مانند سیل، زلزله و جنگ برای حفظ سلامت جسم و روان خود و دیگران، در محیط خانواده، مدرسه و جامعه.

درس پنجم و ششم «سرو و زیتون» و «دشمن مشترک»: معرفی رژیم صهیونیستی و آمریکا به عنوان عاملان اصلی بی ثباتی و اختلال در زندگی مسالمت آمیز، پایدار و پیشرفت کننده مردم منطقه غرب آسیا و تأکید بر ضرورت همدلی و اتحاد میان ملت های منطقه.

درس هفتم «ما می توانیم»: سهم فناوری و پیشرفت های علمی در میدان نبرد و چگونگی کمک آن به پیروزی، در تاریخ و جنگ ۱۲ روزه اخیر و نقش دانش آموزان به عنوان آینده سازان میهن عزیزمان ایران.

درس هشتم «باهم قوی تریم»: جمع بندی مفاهیمی که دانش آموزان در این کتاب فراگرفته اند و کمک به ایجاد یک فهم کل نگر از عوامل پیروزی در جنگ.

همان طور که در بالا گفته شد؛ محتوای این کتاب برای ۲۵ ساعت آموزشی طراحی شده و تحقق آن نیازمند همکاری و هماهنگی همه عوامل مدرسه از جمله؛ مدیر محترم به عنوان مهم ترین حامی و ضامن اجرای برنامه ها در مدرسه و معاونان گرامی به خصوص معاون پرورشی یا مربی تربیتی به عنوان هماهنگ کننده، همراه و یاری رسان برای اجرا به صورت گروهی یا رویداد در مدرسه یا تدریس در کلاس است.

این کتاب برای پایه های چهارم و پنجم و ششم به صورت مشترک تدوین و تألیف شده است. هر مدرسه می تواند در زمان اجرای این کتاب، متناسب با شرایط و اقتضائات مدرسه و کلاس درس به صورت منعطف عمل کند.

با این حال روش‌های زیر برای زمان اجرای این ۸ درس پیشنهاد می‌شود:

- معلم با همکاری معاون پرورشی یا مربی تربیتی مدرسه به صورت چندکلاس هم پایه یا غیر هم پایه (با توجه به جمعیت مدرسه و کلاس) کتاب را تدریس نماید.
- معلم در طول هفته به صورت کلاسی، درس‌های این کتاب را در ساعت برخی موضوعات درسی از جمله: مطالعات اجتماعی، هدیه‌های آسمان و فارسی طبق آنچه در جدول «راهنمای ارتباط با موضوعات درسی دوره دوم ابتدایی» آمده است، تلفیق کند و در اجرا از معاونت پرورشی یا مربی تربیتی مدرسه کمک بگیرد.
- این برنامه می‌تواند در قالب رویدادهای یک روزه داخل یا خارج مدرسه به صورت چند کلاس هم پایه یا غیرهم پایه با هم نیز اجرا شود.

ساختار درس‌ها

داستان: متن درس است که به صورت داستان بیان شده است و با خلاقیت معلم می‌تواند به صورت ارائه، اجرای نمایش، تدریس معکوس و... تدریس شود.

فعالیت‌های یادگیری: موقعیت‌های یادگیری برای تثبیت و تعمیق مفاهیم، مهارت و ارزش‌های هر درس است که توصیه می‌شود با همفکری و همکاری و به صورت کارگروهی انجام شود.

رمزینة‌ها: شامل محتوای تکمیلی است که معلم محترم می‌تواند به عنوان ایجاد انگیزه در ابتدای تدریس یا مکمل یادگیری از آن‌ها استفاده نماید.

جدول راهنمای ارتباط با موضوعات درسی دوره دوم ابتدایی

شماره درس	عنوان درس	کتاب	پایه	عنوان درس کتاب «از ایرانمان دفاع می‌کنیم»	
۷	مهمان شهر ما	فارسی	پایه چهارم	درس اول «قهرمان محله»	
۵	سخنی که سه بار تکرار شد	هدیه‌های آسمان			
۱۵	یک ماجرای زیبا	هدیه‌های آسمان			
۱	همسایه‌ی ما	مطالعات اجتماعی			
۶	سرود ملی	فارسی	پایه پنجم		
۳	همدلی با دیگران	مطالعات اجتماعی			
۶	مثل فرات و کارون	هدیه‌های آسمان	پایه ششم		
۶	آرش کمان گیر	فارسی	پایه چهارم	درس دوم «سربازوطن»	
۱۱	فرمانده دل‌ها	فارسی			
۹	نام آوران دیروز، امروز، فردا	فارسی	پایه پنجم		
۶	ای وطن	فارسی	پایه ششم		
۸	دریاقلی	فارسی			
۱۶	حماسه آفرینان جاودان	هدیه‌های آسمان			

۹	سرای امید	فارسی	پایه پنجم	درس سوم «ایران سرزمین رنگ و نقش»
-	-	هنر	پایه چهارم، پنجم و ششم	
۷	مهمان شهر ما	فارسی	پایه چهارم	درس چهارم «همراهی در روزهای سخت»
۴	نقشه‌ی محله‌ی ما	مطالعات اجتماعی		
۱۴	شجاعت	فارسی	پایه پنجم	
۲۳	خرمشهر در دامن میهن	مطالعات اجتماعی	پایه ششم	
۳	ما به مسجد می‌رویم	هدیه‌های آسمان	پایه چهارم	درس پنجم «سرو و زیتون»
۱۲	روزی برای تمام بچه‌ها	هدیه‌های آسمان		
۱۱	کشورهای همسایه	مطالعات اجتماعی	پایه پنجم	
۱۳	زندگی در نواحی مختلف جهان	مطالعات اجتماعی		
۱۹	همسایگان ما	مطالعات اجتماعی	پایه ششم	
۹	کودک شجاع	هدیه‌های آسمان	پایه چهارم	درس ششم «دشمن مشترک»
۸	دفاع از میهن	فارسی	پایه پنجم	
۸	رئیس علی	فارسی	پایه ششم	
۷	همه از خاک پاک ایرانیم	فارسی		
فصل ۱۱	ایستادگی در برابر بیگانگان	مطالعات اجتماعی		
۲۵	استعمار چیست؟	مطالعات اجتماعی		
۲۱	مبارزه‌ی مردم ایران با استعمار	مطالعات اجتماعی	پایه ششم	
۱۱	فرمانده دل‌ها	فارسی	پایه چهارم	درس هفتم «ما می‌توانیم»
۹	نام آوران دیروز، امروز، فردا	فارسی	پایه پنجم	
۱۱	نقش خردمندان	فارسی		
۱۴	بزرگ مرد تاریخ	هدیه‌های آسمان	پایه ششم	
۹	پیشرفت‌های علمی مسلمانان	مطالعات اجتماعی		

توصیه می‌شود برای تدریس این کتاب از ظرفیت‌های بومی استان، شهر، روستا یا منطقه خود از جمله: اردوگاه‌ها، مساجد، کتابخانه‌ها، فرهنگسراها، موزه‌ها، باغ موزه‌های دفاع مقدس و... استفاده شود.

همچنین پیشنهاد می‌شود از اقشار مختلف مردم که در طول ۱۲ روز جنگ با رژیم صهیونی نقش فعالانه ایفا کردند از جمله والدین دانش‌آموزان و به ویژه نیروهای مسلح در کلاس و مدرسه دعوت به عمل آید.

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری از اساتید، صاحب نظران، مسئولین، معلمان، کارشناسان، نویسندگان، شاعران، تصویرگران، گروه‌های هنری و... که در طراحی و تدوین این کتاب همکاری داشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کند.

معلمان گرامی می‌توانند انتقادات و پیشنهادهای خود را در خصوص این کتاب از طریق سامانه nazar.roshd.ir ارسال نمایند.



دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری



قهرمان محله

حتماً شنیده‌اید که خواهر و برادرهای دوقلو حتی اگر در ظاهر خیلی شبیه هم نباشند، اما در چیزهای زیادی با هم شباهت دارند. اسم من سهراب است. من و خواهر دوقلویم سارا، کلاس پنجمی هستیم. ما آن قدر رفتارها و حرف‌های شبیه به هم داریم که اگر آن‌ها را ببینید یا بشنوید، تعجب خواهید کرد.

امسال، به غیر از کتاب‌های درسی خودمان، کتاب دیگری هم داریم به نام «از ایرانمان دفاع می‌کنیم» که موضوع آن همدلی و دلیری ایرانیان در مقابل حمله‌ی رژیم اسرائیل به کشورمان است. روز اول که کتاب را گرفتم، از مدرسه تا خانه سؤالی ذهنم را به خودش مشغول کرده بود.

به خانه که رسیدم، سارا در را به رویم باز کرد و تا جواب سلامم را داد، بی مقدمه گفت: «سهراب، کتاب جدیدمان را دیده‌ای؟»

گفتم: «بله. از وقتی که آن را دیده‌ام، در این فکر هستم که به عنوان یک دانش‌آموز ایرانی، چه نقشی می‌توانم در سربلندی کشورم داشته باشم؟»

سارا گفت: «شاید با خواندن کتاب جدیدمان بتوانیم جواب این سؤال را پیدا کنیم.»



چند روز بود امیرعلی را ندیده بودم. دلم حسابی برایش تنگ شده بود. دو سالی می‌شد که با امیرعلی هم‌کلاسی بودم. هر روز صبح با هم به مدرسه می‌رفتیم و ظهر باهم برمی‌گشتیم. توی مدرسه کنار هم می‌نشستیم و بیشتر وقت‌ها با هم بودیم. حتی با هم در کلاس تکواندو ثبت‌نام کرده بودیم و روزهای پنج‌شنبه، چند ساعتی به باشگاه می‌رفتیم و تمرین می‌کردیم. تابستان‌ها که دیگر برای خودش حال و هوایی داشت.

یادش به خیر! همین چند روز پیش بود که موقع برگشتن از باشگاه به هم قول داده بودیم تا قهرمان بشویم و برای کشورمان مدال بیاوریم. امیرعلی مثل قهرمان‌ها سرش را بالا گرفته و با افتخار گفته بود: «پوریا، چشم‌هایت را ببند و لحظه‌ای را تصور کن که روی سکوی اول ایستاده‌ای، سرود ملی ایران در سالن پخش می‌شود، پرچم ایران بالاتر از پرچم کشورهای دیگر است و در همان موقع، مدال طلا را به گردنت می‌اندازند...» حالا چند روزی می‌شد که به خاطر حمله‌ی اسرائیل به ایران، باشگاه تعطیل شده بود. بعضی از خانواده‌ها هم به سفر رفته بودند. می‌دانستم که امیرعلی و خانواده‌اش در تهران هستند، چون شب‌ها که از پنجره، بیرون را نگاه می‌کردم، چراغ خانه‌شان روشن بود. با این حال، از روز اول جنگ حتی یک‌بار همدیگر را ندیده بودیم. توی همین فکرها بودم

که صدای پدرم را شنیدم: «پوریا، دارم برای خرید از خانه می‌روم بیرون. اگر حوصله‌ات سر رفته، می‌توانی همراه من بیایی.»

خیابان خیلی خلوت بود؛ اما به ناوایی که رسیدیم، در ناوایی شلوغ بود. امیرعلی را که توی صف دیدم، خیلی خوشحال شدم. چیزی نمانده بود که نوبت امیرعلی شود. برای هم دست تکان دادیم. من رفتم ته صف کنار پدرم ایستادم. چند دقیقه نگذشته بود که صدای اعتراض بلند شد: «بچه، این همه نان را می‌خواهی چه کار؟ بگذار به دیگران هم برسد!»

سرک کشیدم، دیدم امیرعلی یک دسته‌ی بزرگ نان جمع کرده است. راستش من هم از دستش کمی ناراحت شدم. با خودم فکر کردم نکند به ما که ته صف هستیم، نان نرسد...

نزدیک غروب بود. بی‌حوصله توی اتاق نشسته بودم که ناگهان صدای زنگ خانه بلند شد. در را که باز کردم، امیرعلی روبرویم ایستاده بود. سلام و احوالپرسی کردیم. امیرعلی با لحنی مردانه گفت: «پوریا، قول و قرارمان درباره‌ی قهرمان شدن را که یادت نرفته است؟ ممکن است جنگ طول بکشد. بعضی از همسایه‌ها مثل ننه صدیقه کسی را ندارند که به آن‌ها سر بزنند. خانم رحمتی به تازگی صاحب یک نوزاد شده و آقای رحمتی که آتش‌نشان است، باید همیشه سرِ کارش باشد. ته کوچه هم پیرمردی زندگی می‌کند که پایش درد می‌کند.»

بعد، کمی سکوت کرد و ادامه داد: «نباید بگذاریم ننه صدیقه در این شرایط احساس تنهایی بکند. فکرش را بکن، اگر خانم آقای رحمتی چیزی بخواهد، چه کسی برایش می‌خرد؟ یا پیرمرد ته کوچه با آن پایش چطور می‌تواند سر صف طولانی ناوایی بایستد؟ امروز صبح، برای اهل محل نان خریدم. تو را که در ناوایی دیدم، فکر کردم اگر بخواهی، می‌توانیم دو نفری در این شرایط به اهالی محله بیشتر کمک کنیم و هر کسی کاری داشته باشد، برایش انجام بدهیم.»

آنقدر در فکر فرو رفته بودم که نفهمیدم امیرعلی چطور خدا حافظی کرد. وقتی به خودم آمدم، تقریباً تا وسط کوچه رفته بود. از پشت سر به او نگاه کردم. اگرچه در این چند روز به باشگاه نرفته و تمرین نکرده بود؛ اما خیلی قوی‌تر به نظر می‌رسید. توی ذهنم پرچم ایران را بالاتر از پرچم کشورهای دیگر دنیا تصور کردم و امیرعلی را دیدم که روی جایگاه اول سکوی قهرمانی ایستاده بود و مدال افتخار بر گردنش می‌درخشید.

بعد از این که داستان درس اول را خواندیم، گفتم: «راستی سارا! همین امیرعلی هم مثل ما دانش‌آموز بود. به نظرم خیلی فکر کرده تا فهمیده است که در موقع جنگ چه کاری از دستش برمی‌آید.»

سارا جواب داد: «ما هم می‌توانیم مثل امیرعلی، قهرمان محله‌ی خودمان باشیم.»

با هم بخوانیم



تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

با یکدیگر در کارهای خیر و پرهیزکاری همکاری کنید و در گناه و تعدی با هم همکاری نکنید.

سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲





گفت‌وگو کنید



- چرا پوریا فکر می‌کرد امیرعلی قهرمان شده است؟
- کدام ویژگی شخصیتی امیرعلی او را قهرمان داستان کرده است؟

خبرنگار شوید



ابتدا پرس و جو کنید هر کدام از افراد زیر چگونه به سایر مردم در روزهای جنگ کمک کردند؟ سپس نتیجه را به صورت یک گزارش کوتاه به کلاس ارائه دهید.

نظامیان

نانواها

آتش نشانان

راننده‌های اتوبوس و کامیون

کارکنان پمپ بنزین

کار گروهی



شما برای کمک به مردم محله‌ی خودتان چه پیشنهادی دارید؟ با هم‌گروهی‌های خود مشورت کنید و نتیجه همفکری و مشورت خود را در یک بند بنویسید و با دیگر گروه‌ها به اشتراک بگذارید.

فکر کنید



اگر اوضاع طوری بشود که عده‌ای مجبور بشوند خانه‌های خود را ترک کنند و به شهر یا منزل شما بیایند، شما چگونه با آن‌ها رفتار می‌کنید؟

.....

.....

.....

.....

.....

فعالیت انتخابی از فعالیت‌های زیر یکی را انتخاب کنید.

- خودتان را جای امیرعلی بگذارید و داستان را آن‌طور که دوست دارید، بازنویسی کنید.
- در جنگ ۱۲ روزه، صاحبان مشاغل مختلف، بسیار کمک کردند. به یکی از آن‌ها مثل آتش‌نشانان، امدادگران، کارکنان پمپ بنزین و... نامه‌ای بنویسید.
- خاطره‌ای از همدلی کردن مردم در روزهای جنگ ۱۲ روزه بنویسید و آن را در کلاس بخوانید.

همراه با خانواده



با کمک خانواده و بزرگ‌ترها، یک فیلم کوتاه درباره‌ی این موضوع که «چرا باید برای حفظ خانه‌مان ایران، با هم همکاری کنیم؟» تولید کنید و برای مدیر کانال مدرسه‌تان ارسال کنید تا منتشر بشود.



سرباز وطن

من و سهراب از دیشب برای رفتن به بوستان اِرم لحظه شماری کرده بودیم. دیشب، وقتی پدر از سرِ کار برگشت، گفت: «بچه‌ها موافقید فردا به بوستان اِرم برویم؟ دوتایی با خوشحالی گفتیم: «خیلی ممنون. ما از الان آماده‌ایم!»

با همه‌ی نقشه‌هایی که از دیشب کشیده بودیم، موقع سوار شدن به ماشین آنقدر عجله کردیم که سهراب دفترچه‌ی خاطراتش را که همه جا همراهش بود، جا گذاشت.

نزدیک میدان آزادی، راه‌بندان بود. من و سهراب توی ماشین نشسته بودیم و بیرون را نگاه می‌کردیم. یک دفعه، پوستر کنار خیابان توجه هر دویمان را به خودش جلب کرد. عکس تعدادی از شهدای حمله‌ی اسرائیل روی آن بود. عکس یکی از آن‌ها برایم آشنا بود. یادم آمد روزی که با پدر و مادرمان برای تشییع پیکر شهدا رفته بودیم، عکسش را روی در و دیوار شهر دیده بودم. اسمش را از روی پوستر خواندم و به سهراب گفتم: «صاحب این عکس را یادت هست؟»

سهراب همان طور که توی فکر بود و داشت به پوستر نگاه می کرد، گفت: «بله، فکر کنم عکس شهید عابدی آذر باشد. یادت هست در فضای مجازی درباره ی زندگی او مطالبی خواندیم؟»

گفتم: «بله، یادم هست. محمدحسین تازه دبیرستان را تمام کرده بود. در دوران تحصیل، روی زمین کشاورزی به پدرش کمک می کرد، اما به قول دوستانش آدم روزهای سخت بود. یک بار، با سهمیه ی آب زمین خودشان، زمین کشاورزی دوستش، سینا، را سیراب کرده بود. یک بار دیگر هم وقتی پای دوستش زیر لاستیک تراکتور رفته و آسیب دیده بود، از شب تا صبح بالای سرش نشسته و از او مراقبت کرده بود.

محمدحسین سرباز شده بود. روزی که اسرائیل به ایران حمله کرد، محمدحسین در مرخصی بود. خانواده و دوستانش که نگران او بودند، سعی کردند نگذارند تا در این شرایط به محل خدمتش برگردد.»

سهراب ادامه داد: «محمدحسین تا قبل از سربازی حتی یک بار هم تفنگ واقعی دستش نگرفته بود. او حتی در سربازی هم تا آن شب، پپیاد هیچ دشمنی را از نزدیک ندیده بود. آن شب، موقعی که داشت نگیانی می داد، ناگهان صدایی شنید. خوب که دقت کرد، دید یکی از پیپادهای دشمن دارد به سمت خانه های مردم می رود. لحظه ی حساسی بود. محمدحسین پشت پدافند نشست بود که بتواند پیپاد را ردگیری کند، آن را نشانه بگیرد و منفجرش کند. فقط یک اسلحه ی معمولی در دست داشت که آن هم به درد جنگ های زمینی می خورد. قلبش به تپش افتاد. با خودش تصمیم گرفت هر طور که شده، پیپاد دشمن را نابود کند. شروع کرد به تیراندازی. پیپاد با تیر اول از پا در نیامد. تیر بعدی را شلیک کرد و تیرهای بعدی را...»

محمدحسین محکم سر جای خودش ایستاد. چنان شجاعانه و جدی شلیک می کرد که تیرهایش خجالت کشیدند به پیپاد نخورند و آن را منفجر نکنند. اگرچه برخورد تکه های پیپاد قلب مهربانش را از تپش انداخته بود، اما یادش برای همیشه به عنوان یک قهرمان در دل مردم ایران باقی می ماند.»

به بوستان ارم که رسیدیم، در همه جا پوسترهایی از کودکانی دیده می‌شد که در
حمله‌ی اسرائیل شهید شده بودند. به سهراب گفتم: «آن‌ها هم کودکانی مثل ما بودند
که الان باید در بوستان مشغول بازی باشند، اما مظلومانه به شهادت رسیدند.»
سهراب جواب داد: «دوست دارم درباره‌ی آن‌ها بیشتر بدانم.»
گفتم: «پس بیا با هم درباره‌ی زندگی هر کدام از این شهیدان بیشتر تحقیق کنیم.»

با هم بخوانیم



إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

همانا خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به بهای اینکه بهشت برای آنان باشد،
خریده است. آنان کسانی هستند که در راه خدا می‌جنگند.

سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱





گفت‌وگو کنید



باتوجه به داستان «قهرمان محله» در درس قبل، به نظر شما چرا شهید «محمدحسین عابدی آذر» قهرمان است؟

بازی کنید



- با چند تکه مقوا تعدادی کارت کوچک درست کنید.
- روی هر کارت نام یکی از شهدا از جمله: محمد مهدی طهرانچی، محمدسعید ایزدی، محمدحسین عابدی آذر، ریحانه سادات ساداتی آرمکی و امیرعلی حاجی زاده را بنویسید.
- درباره‌ی ویژگی‌های شخصیتی، اخلاقی، علمی، دینی، اجتماعی و ... هر شهید تحقیق کنید.
- ویژگی‌های هر شهید را که به دست آوردید، روی کارت‌های جداگانه بنویسید.
- کارت‌ها را میان دانش‌آموزان پخش کنید. هر دانش‌آموز باید بدون اشاره‌ی مستقیم به متن کارت، توضیح دهد تا دیگری که کارت‌های همان شهید را دارند، پیدا شوند و گروه تشکیل دهند. هر گروه مربوط به یک شهید است و باید حداقل ۳ تا ۵ کارت جمع کند.
- گروهی که زودتر تشکیل شود، برنده است.

کار گروهی



- با هم‌گروهی‌های خود درباره‌ی زندگی یکی از شهیدان دانش‌آموز جنگ ۱۲ روزه تحقیق و روزنامه دیواری درست کنید.
- با همکاری مربی پرورشی مدرسه، نمایشگاهی در مدرسه برپا کنید.
- در نمایشگاه با دانش‌آموزان مدرسه درباره حس افتخار به شهدا، مصاحبه کنید.



ایران سرزمین رنگ و نقش

یادم می‌آید در زمان حمله‌ی اسرائیل به کشورمان، من و سارا از این که کودکانی همراه خانواده‌هایشان در این حملات شهید شده‌اند، خیلی ناراحت بودیم. آن موقع، ما می‌خواستیم دشمنی اسرائیل با مردم کشورمان را به گوش همه‌ی بچه‌های دنیا برسانیم؛ اما نمی‌دانستیم چطور می‌شود این کار را کرد.

یک روز، بابا در حالی که داشت به تلفن همراهش نگاه می‌کرد، با خوشحالی ما را صدا کرد و گفت: «بچه‌ها، بیایید این تصویر را نگاه کنید!»

من و سارا جلو رفتیم و به تلفن همراه پدر نگاه کردیم. تصویر چکمه‌ای را دیدیم که اسرائیل زیر آن لگدمال شده بود. بابا که معلوم بود از دیدن این تصویر خیلی لذت برده است، گفت: «کسی که این تصویر را طراحی کرده، باعث عصبانیت صهیونیست‌ها شده است.»

سهراب گفت: «سارا به نظر تو این هم می‌تواند یک راه رساندن صدای مظلومیت کودکان و شهیدان به گوش دنیا باشد؟» هر دوی ما جواب این سؤال را پیدا کرده بودیم، به هم لبخند زدیم و با هم گفتیم: «این هم یک راه است!»

رنگ‌های ایثار، نواهای مقاومت

آقای صفری وارد کلاس شد. وسایلش را روی میز گذاشت و منتظر شد تا بچه‌ها دفتر نقاشی‌هایشان را در بیاورند. بعد، تمرینی را پای تخته نوشت و از بچه‌ها خواست درباره‌ی آن نقاشی بکشند.

چند دقیقه که گذشت، از همان میز اول، شروع کرد به قدم زدن در کلاس و دیدن کارهای بچه‌ها. به امیرعلی که رسید، چند دقیقه ایستاد و با تعجب به دفتر نقاشی او نگاه کرد.

- «امیرعلی هنوز چیزی نکشیده‌ای؟»

امیرعلی سرش را پایین انداخت و زیر لب گفت: «نه آقا»

آقای صفری نمی‌دانست چرا امیرعلی این قدر تغییر کرده است. با خودش فکر کرد: «سال گذشته، امیرعلی خیلی به ساعت هنر علاقه داشت؛ اما چرا امسال علاقه‌ای نشان نمی‌دهد؟»

همین سؤال را از امیرعلی پرسید.

امیرعلی جواب داد:

- راستش آقا من قبلاً فکر می‌کردم با هنر می‌شود کارهای زیادی کرد، اما بعد از حمله‌ی اسرائیل به کشورمان نظرم عوض شده است. حالا دیگر فکر می‌کنم حداقل برای مبارزه با دشمن هیچ کاری از دست هنرمندان بر نمی‌آید.

آقای صفری که تازه علت بی‌علاقگی امیرعلی را متوجه شده بود، سرش را تکان داد و با لبخند گفت: «واقعاً فکر می‌کنی با هنر نمی‌شود در برابر دشمن ایستاد؟»

امیرعلی جواب داد: «منظورم این است که آدم باید وقتش را روی کار مفیدتری بگذارد.»

آقای صفری که متوجه شد بچه‌های دیگر نقاشی کشیدن را رها کرده‌اند و دارند به حرف‌های آن‌ها گوش می‌دهند، گفت: «بچه‌ها، نظر شما چیست؟»

سهیل گفت: «آقا! من هم مثل امیرعلی فکر می‌کنم. مثلاً پزشکی که جان آدم‌ها را نجات می‌دهد، وجودش همیشه لازم است. در زمان جنگ که بیشتر!»

روزنامه صهیونی در زیر ضربات
جمهوری اسلامی ایران
تقریباً از یاد راه‌دوله شد.

طاها هم در ادامه‌ی حرف سهیل گفت:
«یا مثلاً آتش‌نشانی شغل مهمی است.
آتش‌نشان‌ها خیلی برای نجات مردم تلاش
می‌کنند.»

امیرعلی که می‌دید هم‌کلاسی‌هایش مثل
او فکر می‌کنند، گفت: «می‌بینید آقا! توی
هیچ‌کدام از این‌ها نقاشی و هنر نیست.»

آقای صفری با دست اشاره‌ای به
امیرعلی کرد که یعنی کمی صبر کند. بعد،
از بچه‌ها پرسید: «بچه‌ها در آن ۱۲ روز که
رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرده بود،
چه احساسی داشتید؟ تصویر یا فیلمی دیدید
که برایتان جالب باشد؟»

رضا گفت: «یکی از ساختمان‌هایی که موشک خورد، در خیابان ما بود. هربار از کنار آن
ساختمان رد می‌شدم، احساس ناراحتی می‌کردم. هفته‌ی گذشته، یک دفعه روی یکی از
دیوارها تصویر دو نفر از شهدا را دیدم که به تازگی نقاشی شده بود. خیلی نقاشی قشنگی
بود. حس کردم آن‌ها هنوز همین‌جا پیش ما هستند یا حالا که پیش خدا
رفته‌اند، هوای ما را هم دارند.»

محمد صالح گفت: «آقا! من از آن پوستری خوشم آمد که یک
چکمه‌ی بزرگ از سربازهای ایرانی را نشان می‌داد، در حالی که داشت
ساختمان‌های اسرائیل را له می‌کرد.»

سیاوش هم گفت: «من فیلم شب‌هایی که
موشک بارانشان می‌کردیم را هرچقدر نگاه می‌کنم،
سیر نمی‌شوم. خیلی خوب بود. واقعاً افتخار کردم
که ایرانی هستم.»



آقای صفری سرش را به نشانه‌ی تأیید تکان داد و گفت: «دقیقاً. هرکدام از چیزهایی که گفتید، یکی از کاربردها و نمونه‌های هنر است. مثلاً دیوارنگاری، طراحی پوستر، موسیقی، ساخت نماهنگ، مستندسازی، نقاشی و خیلی رشته‌های دیگر. بچه‌ها، هنرمندان هم مثل دانشمندان رشته‌های مختلف یا سردارهای نظامی می‌توانند به ایستادگی در برابر دشمن و پیروزی بر آن‌ها کمک کنند.»

بعد، رو کرد به امیرعلی و پرسید: «خب، امیرعلی حالا چی فکر می‌کنی؟»
امیرعلی جواب داد: «راستش این طوری به هنر نگاه نکرده بودم. در آن ۱۲ روز تعدادی نقاشی کشیده‌ام؛ اما مطمئن نبودم زیاد خوب باشند.»
و با ذوق و شوق دفترش را ورق زد تا نقاشی‌هایش را نشان بدهد. آقای صفری در حالی که به اولین نقاشی امیرعلی نگاه می‌کرد گفت: «بله، این هم یک راه است!»



کار گروهی



با هم کلاسی‌های خود قطعه‌ی موسیقی «علاج» را در موقعیت‌های مختلف (مدرسه، خانه، مسجد، بوستان و ...) همخوانی و فیلم آن را در کانال مدرسه منتشر کنید (از بزرگترها یا مربی پرورشی کمک بگیرید).

خبرنگار شوید



یک بسته «خبر خوب» از پیشرفت‌های کشور تهیه کنید و در کلاس یا مدرسه در قالب‌های مختلف (فیلم کوتاه، روزنامه، عکس نوشته و ...) مانند یک خبرنگار گزارش کنید.

کار گروهی



- فرض کنید کاریکاتوریستی درباره‌ی بیچارگی اسرائیل در جنگ، از شما ایده می‌خواهد. با همفکری دوستان خود به او کمک کنید.
- مفهوم «همدلی کردن» یا «دفاع از کشور» را چگونه می‌توان با هنر به مردم منتقل کرد؟ درباره‌ی آن با گروه خود ایده‌پردازی و یک اثر هنری تولید کنید.

فکر کنید



ایران با تلاش ما در آینده، کشور قوی‌تر و پیشرفته‌تری خواهد بود

اگر من:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



همراهی در روزهای سخت

ساعت مطالعات اجتماعی بود. خانم معلم معمولاً بحث را با سؤال شروع می‌کرد. آن روز، سؤال این بود: «بچه‌ها، اگر یک روز در جامعه شرایطی پیش آمد که اوضاع مثل روزهای عادی نبود، به نظرتان رفتار درست چگونه است؟»

ساجده گفت: «خانم، مثلاً در چه شرایطی؟»

خانم معلم گفت: «بچه‌ها، پدر و مادرهای شما در قسمتی از تاریخ ایران زندگی کرده‌اند که هشت سال مورد هجوم دشمن بوده است. اگر از بزرگترها پرسید، خواهند گفت که جنگ چه شرایط سختی را برایشان ایجاد کرده است؛ اما مردم ایران هیچ وقت ناامید نشدند. آن‌ها دست در دست هم برای شکست دادن دشمن تلاش کردند.»

مائده آرام پرسید: «خانم، در زندگی عادی و روزمره چه؟»

خانم معلم لبخند زد: «سؤال خوبی است. در زندگی عادی هم اگر مشکلی پیش بیاید، هر کسی باید سعی کند رفتار درستی در مقابل آن داشته باشد. بچه‌ها، بگویید در موقعیت‌های غیرعادی دیگر چکار می‌کنید؟»

فاطمه گفت: «اگر برق برود، با بچه‌های کوچکتر بازی و آن‌ها را سرگرم می‌کنم تا برق بیاید. این طوری، آن‌ها نمی‌ترسند.»

مریم گفت: «اگر زلزله بشود، باید به جاهای امن برویم؛ مثلاً باید از کنار پنجره‌ها و قفسه‌ی کتابخانه فاصله بگیریم و گوشه‌ی دیوارهای داخلی که نزدیک ستون است، پناه بگیریم.»

سارا گفت: «از همه مهم‌تر این است که در زمان زلزله، آرامش خودمان را حفظ کنیم و به بزرگترها در آرام کردن خواهر و برادرهای کوچکترمان کمک کنیم. مادرم برایمان تعریف کرده که در زمان دفاع مقدس، گاهی پیش می‌آمده است که پدربزرگ برای مدتی طولانی به جبهه برود. در آن موقعیت، بچه‌ها سعی می‌کرده‌اند بهانه‌جویی نکنند و چیزی از مادربزرگ نخواهند که تهیه‌ی آن برایش مشکل باشد. بچه‌ها همیشه برای پیروزی رزمندگان دعا می‌کردند؛ بعضی وقت‌ها کنار هم جمع می‌شدند و با هم بازی می‌کردند. گاهی هم برای پدرانشان نامه می‌نوشتند. شاید باورتان نشود؛ اما بابابزرگ هنوز هم شیرینی آب‌نبات‌هایی را که دخترش در پاکت نامه می‌گذاشته است، به خاطر دارد.»

خانم معلم که از جواب سارا خوشش آمده بود، گفت: «همین دعای بچه‌ها خیلی در پیروزی کشورمان تأثیر داشت.»

بعد، به سارا گفت: «وقتی رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرد، حرف‌های مادرت به تو کمک کرد؟»

سارا جواب داد: «راستش خانم معلم، من و برادرم، سهراب، اولش خیلی ترسیده بودیم و نمی‌دانستیم باید چکار بکنیم. اما، با شنیدن خاطرات کودکی مادرمان تصمیم گرفتیم هر روز برای پیروزی کشورمان دعا کنیم و با خواندن کتاب‌های داستان، نوشتن خاطرات و بازی کردن با بچه‌های همسایه، برای خودمان سرگرمی ایجاد کنیم. تازه، در بعضی از کارها به پدر و مادر و آشنایان هم کمک می‌کردیم. وقتی در سال‌های گذشته، بچه‌هایی توانسته‌اند موقع جنگ به درس و مشقشان برسند، با دوستانشان بازی کنند و حتی به پدر و مادرشان کمک کنند، چرا ما نتوانیم؟»

نرگس پرسید: «سارا، وقتی خبرهایی درباره‌ی احتمال حمله‌ی هوایی به محله‌تان می‌شنیدی، چه احساسی داشتی؟»

سارا جواب داد: «می‌دانی که بعضی خبرها درست نیستند. به قول سهراب، هر خبری را که می‌شنویم، نباید باور کنیم.»

خانم معلم گفت: «درست است. دشمنان برای این که آرامش ما را به هم بزنند، پول‌های زیادی خرج می‌کنند و یکی از سلاح‌هایشان هم پخش اخباری است که در زمان جنگ، اتحاد و اعتماد به نفس مردم را از بین می‌برد. البته، بچه‌ها یادتان باشد خبرهای درستی هم که به موقع به ما می‌رسند، بسیار اهمیت دارند.»

کیانا گفت: «همان‌طور که باید درباره‌ی درستی اخباری که می‌شنویم، دقت کنیم؛ باید نسبت به اتفاقاتی که در اطرافمان می‌افتد هم هوشیار باشیم. مثل پسر هشت ساله‌ی قمی که همین امسال توانست با خبر رساندن به موقع، جلوی خرابکاری دشمنان را بگیرد. او متوجه شده بود که یکی از خانه‌های اطراف منزلشان رفت‌وآمدها و فعالیت‌های مشکوکی دارد و از پدر و مادرش خواسته بود که به پلیس اطلاع بدهند.»

ریحانه که تا آن موقع ساکت نشسته بود، گفت: «من موقع حمله‌ی اسرائیل، اخبار مورد اعتماد را دنبال می‌کردم و از این که نمی‌دانستم بالاخره قرار است چه بشود، می‌ترسیدم؛ اما روزی که رهبرمان از تلویزیون با مردم ایران صحبت کرد، احساس اعتماد به نفس کردم. ما وقتی خدا را داریم نباید از آمریکا و هیچ قدرت دیگری بترسیم.»

حرف ریحانه که تمام شد، ستایش گفت: «ریحانه راست می‌گوید. ما درموقع حمله‌ی اسرائیل، از ما می‌خواست که کنارش بنشینیم و سوره‌ی فتح را بخوانیم. بعد، برای پیروزی بر دشمنان دعا می‌کردیم. من احساس می‌کنم خدا صدایمان را می‌شنود و به ما کمک می‌کند. همین باعث می‌شد که آرامش پیدا بکنم.»

خانم معلم به ساعت نگاه کرد. نزدیک اذان بود گفت: «بچه‌ها، ارتباط با خدا بهترین راه برای آرامش است.»

حرف خانم معلم هنوز تمام نشده بود که مربی پرورشی در کلاس رازد و گفت: «بچه‌ها، ساعت نماز است.»



با هم بخوانیم



الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

آن‌ها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست.

سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸

کار گروهی



با کمک معلم و مربی پرورشی خود، نقشه‌ی محله‌ی مدرسه را تهیه کنید.

■ مکان‌هایی که مردم در شرایط غیرعادی به آن نیاز دارند؛ از جمله درمانگاه، آتش‌نشانی، پاسگاه پلیس، پایگاه بسیج، مکان‌های امن و ... را شناسایی کنید و روی نقشه‌ی محله مشخص کنید.

■ نقشه را در جای مناسبی از مدرسه که دانش‌آموزان دیگر هم ببینند، نصب کنید.



پرس و جو کنید



شما و دیگر اعضای خانواده در جنگ ۱۲ روزه، چه کارهایی برای آرامش یکدیگر انجام می‌دادید؟ گزارش کوتاهی تهیه کنید.

همراه با خانواده



با خانواده‌ی خود درباره‌ی کمک به همسایه‌ها و افراد محله در شرایط غیرعادی مشورت و راه‌هایی که می‌توانید به صورت خانوادگی انجام دهید را پیشنهاد کنید.

کامل کنید



در درس «از خانه محافظت کنیم» کتاب مطالعات اجتماعی پایه سوم، شماره تلفن‌های ضروری را یاد گرفتید. اکنون با توجه به جدول، شماره‌ی تلفن هر کدام از نهادهای زیر را بنویسید و بگویید که در شرایط غیرعادی، برای کدام کار باید با آن‌ها تماس بگیریم.

شرایط غیر عادی	تلفن	نهادهای
		اورژانس
		پلیس
موارد مشکوک امنیتی شامل		وزارت اطلاعات
		آتش نشانی
شماره تلفن‌های ثابت مورد نیاز		راهنمای تلفن



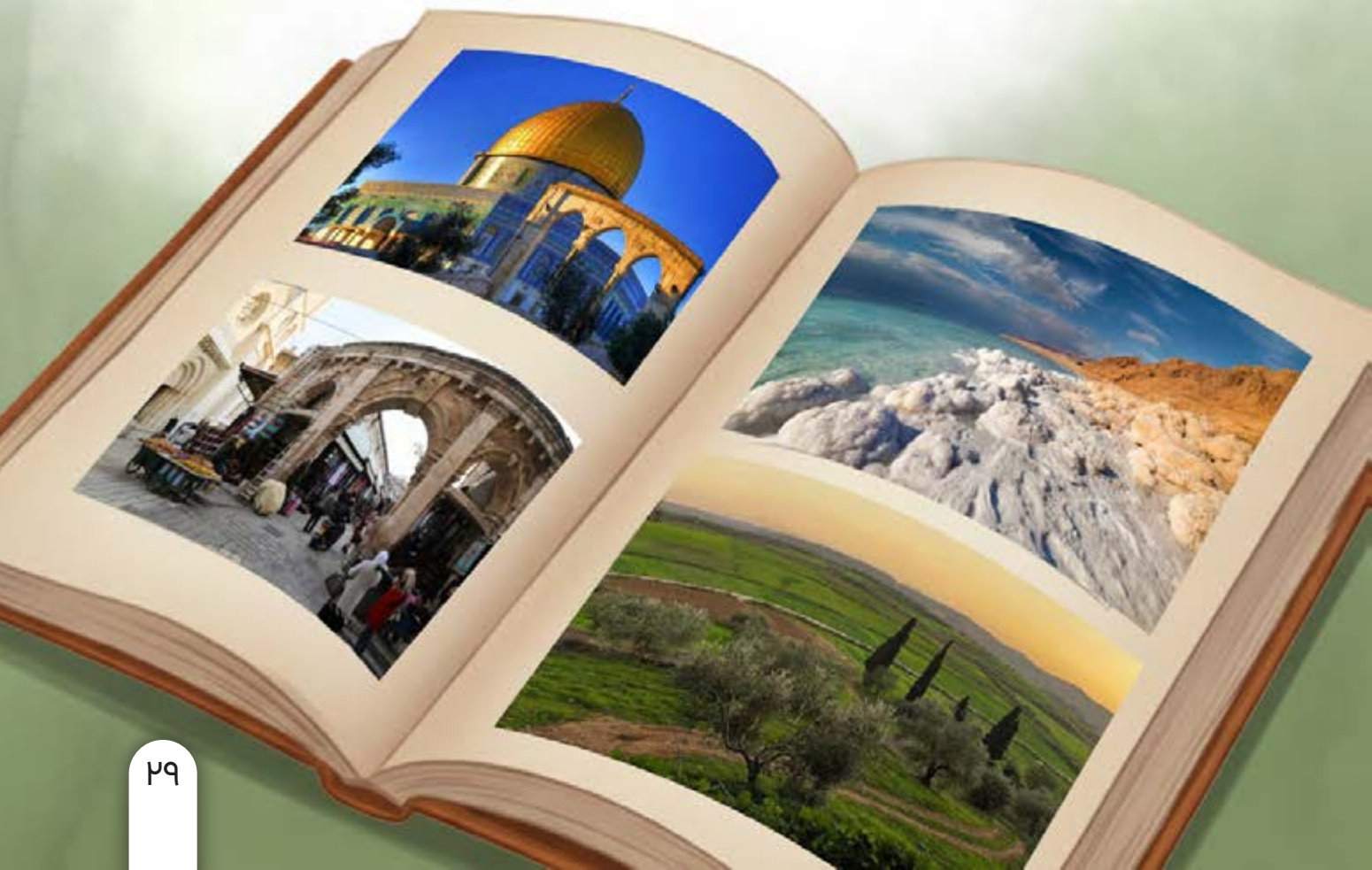
سرو و زیتون

وقتی به خانه رسیدم، سارا در را به رویم باز کرد. باز هم زودتر رسیده بود. کتابی را که در دستش بود، نشانم داد و گفت: «سهراب، امروز این کتاب را از کتابخانه گرفته‌ام. قدیمی است. چند صفحه‌اش را که خوانده‌ام، برایت تعریف می‌کنم، یک نقشه هم دارد که خیلی جالب است...»

پرسیدم: «موضوع کتاب چیست؟ نقشه برای چی؟»

فوری جواب داد: «درباره‌ی فلسطین است. وای سهراب! اگر بدانی چه طبیعت زیبایی دارد. اما حیف، به خاطر این که صهیونیست‌ها کشورشان را اشغال کرده‌اند، نمی‌شود به آنجا مسافرت کرد و از طبیعت زیبایش لذت برد.»

بعد، کتاب را باز کرد و گفت: «بین چه عکس‌های زیبایی از طبیعت فلسطین در این کتاب هست. تازه، می‌توانیم از روی نقشه بفهمیم که فلسطین چقدر به ما نزدیک است!»



سارا راست می‌گفت. عکس‌های زیبایی از سواحل، رودها، مزرعه‌ها و باغ‌های سرسبز زیتون در کتاب بود.

با خودم فکر کردم: «البته، شاید این عکس‌ها را قبل از جنگ گرفته باشند. حالا دیگر خیلی از درختان زیتون را قطع کرده‌اند و اسرائیل به جای آن‌ها شهرک ساخته است.»

سارا که انگار باز هم فکرم را خوانده بود، ادامه داد: «تازه اگر هم خراب نشده باشد، دیگر در دست فلسطینیان نیست. در این کتاب، نوشته است که بیشتر از هفتاد سال پیش، صهیونیست‌ها زمین‌ها و مزرعه‌های مسلمانان را به زور از آن‌ها گرفته‌اند. حتی به زور، آن‌ها را مجبور کرده‌اند خانه‌های خود را ترک کنند.»

من که از عکس‌های کتاب خوشم آمده بود، گفتم: «بگذار باز هم عکس‌هایش را ببینیم.» سارا کتاب را ورق زد. دیدن عکس‌های زیبا از دهکده‌ها، مدرسه‌ها، بازارها، مسجدها و کلیساها برایمان جالب بود. هر دو با هم گفتیم: «حیف که الان بچه‌های فلسطین به جای رفتن به مدرسه و بازی کردن در باغ‌های زیتون، دارند در چادرها و خرابه‌ها زندگی می‌کنند!» به سارا گفتم: «صهیونیست‌ها حق ندارند هیچ کشوری را اشغال کنند.»

سارا گفت: «درست است، آن‌ها سنگدل هم هستند. الان دو سال است نذاشته‌اند دارو، شیرخشک، واکسن و حتی آب و غذا به بچه‌های غزه که یکی از شهرهای فلسطین است، برسد. به همین خاطر، تعداد زیادی از مردم غزه مجبورند چندین روز گرسنه بمانند.»

ساکت شدم. دلم گرفته بود. یکی دو ساعت بعد، مشغول نوشتن تکلیف مدرسه‌ام بودم که سارا آرام آمد و کنارم نشست. می‌دانستم دارد به چی فکر می‌کند. حتماً او هم مثل من می‌خواست یک جوری به بچه‌های غزه کمک بکند. نقشه را باز کرد و یک بار دیگر با انگشت نقشه‌ی فلسطین را نشان داد. بعد، گفت: «سهراب، موافقی برای بچه‌های غزه نامه‌ای بنویسیم تا بدانند که همیشه به یادشان هستیم و هیچ‌وقت آن‌ها را تنها نمی‌گذاریم؟» گفتم: «ایده‌ی جالبی است. می‌توانیم در نامه با آن‌ها همدلی کنیم.»

سارا دفترش را آورد و شروع به نوشتن کرد:

سلام دوست عزیزم؛ به خاطر این که هر دویمان با دشمنی مشترک می‌جنگیم، می‌دانم که چه روزهای سختی داری، اما بدان که من و همه‌ی بچه‌های ایران به یاد تو هستیم و نهایت نمی‌گذاریم. ما برای پیروزی شما دعا می‌کنیم. خداوند در آیه‌ی ۳ سوره‌ی فتح فرموده است:

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا^۱

گفتم: «سارا، اگر به او نشان بدهی که سرزمینش را هم می‌شناسی، نامه‌ات تأثیر بیشتری رویش می‌گذارد.»

سارا با کنجکاوی پرسید: «می‌گویی چکار کنم؟»

فکری کردم و گفتم: «ایرانی‌ها از قدیم درخت سرو را دوست داشته‌اند و در آثار هنری خود مثل؛ نقاشی، فرش، شعر و قصه‌ها، سرو را به‌عنوان نشانه‌ی آزادی و ایستادگی آورده‌اند. در کتاب، عکس درختان زیتون را دیدی؟ فکر می‌کنم برای فلسطینی‌ها درخت زیتون، معنای مقاومت داشته باشد.»

سارا که منظورم را فهمیده بود، گفت: «پس در نامه یک درخت سرو و یک درخت زیتون می‌کشم.»

۱- و خدا تو را به صورت شکست ناپذیر یاری می‌کند.
سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۳



کار گروهی

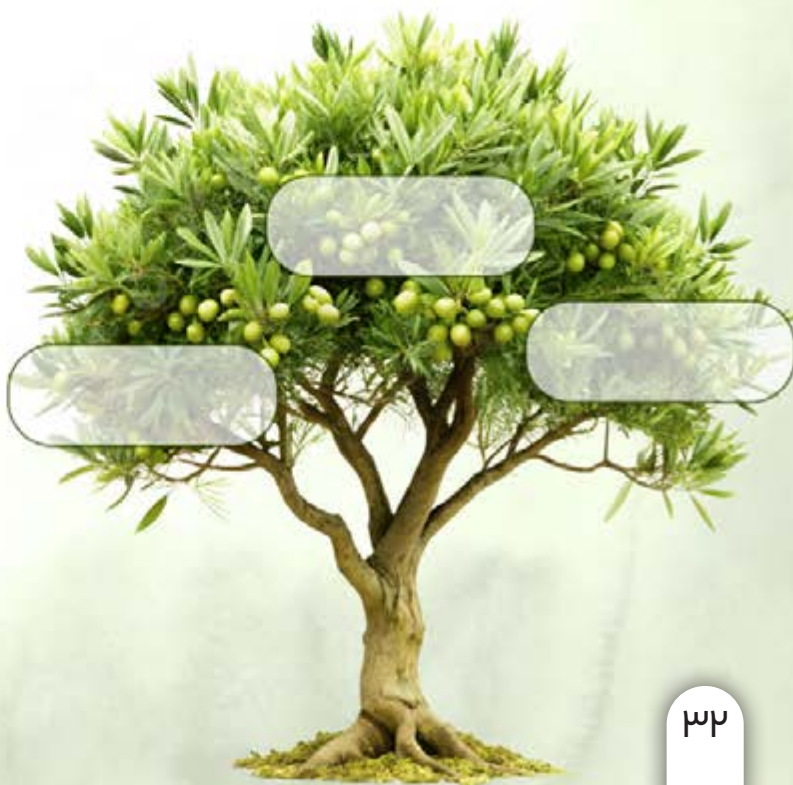


با هماهنگی معلم و مدیر مدرسه، بازارچه‌ی خیریه‌ای برای کمک به خانواده‌های فلسطینی در مدرسه ایجاد کنید و در آن محصولات که با دوستان یا خانواده درست کرده‌اید را بفروشید. می‌توانید در نمایشگاه، غذاهای فلسطینی مثل نان ساج، چُفیه‌ی فلسطینی و... هم عرضه کنید.

کامل کنید



هر کشوری، محصولات و نمادهایی دارد که نشان‌دهنده‌ی آداب و رسوم، تاریخ و فرهنگ آن کشور است، مانند پرچم، غذا، درخت، پوشاک و... در طرح زیر، درخت سرو و زیتون نشان داده شده است. درباره‌ی محصولات و نمادهای دو کشور ایران و فلسطین تحقیق کنید و در جای مناسب بنویسید.



پرس و جو کنید



درباره‌ی تصاویر زیر که مربوط به کشور فلسطین است، تحقیق کنید و گزارش آن را در کلاس ارائه کنید.



حُمص



مسجد الاقصی



کوفیه (چفیه‌ی فلسطینی)



سوزن دوزی
فلسطینی (تطریز)



درخت زیتون



پرچم فلسطین

نقاشی کنید



یک نقاشی از شادی مردم دو کشور ایران و فلسطین پس از پیروزی بر اسرائیل بکشید. سعی کنید در نقاشی خود، از درخت سرو و زیتون هم استفاده کنید.

کامل کنید



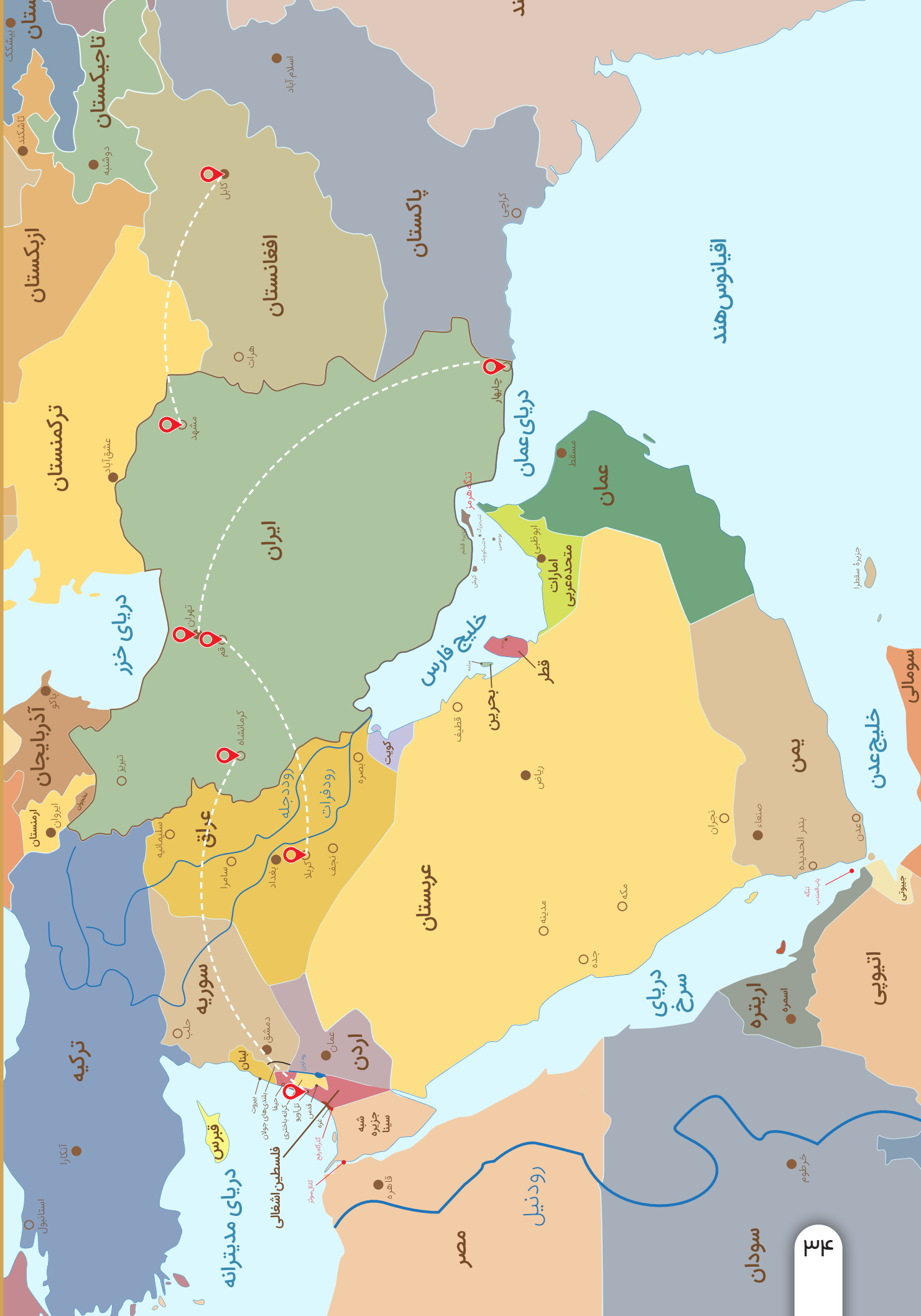
با کمک معلم یا خانواده، فاصله‌ی شهرهای زیر را جست و جو کنید و در جای خالی بنویسید:

کرمانشاه تا تل آویو: کیلومتر

قم تا کربلا: کیلومتر

مشهد تا کابل: کیلومتر

تهران تا چابهار: کیلومتر





رشدن مشترک

چند سالی است که پدر و مادرم با خانواده‌ای فلسطینی آشنا شده‌اند. آن‌ها یک دختر هم‌سن من هم دارند. اسم دخترشان آلاء است. من عکس آلاء را در رایانه‌ی مادرم دیده‌ام. مادرم هم عکس من و سهراب را برای دوست فلسطینی‌اش فرستاده است.

مدتی قبل، از مادرم خواستم به آلاء پیام بدهد. مادرم پاسخ آلاء را برایم خواند. او در جوابم گفته بود: «سارا جان، خوش به حالت که در کشورت امنیت و آزادی داری. من وقتی می‌خواهم از یک خیابان به خیابان دیگر بروم، باید از ایست بازرسی صهیونیست‌ها عبور کنم. هر دفعه که پدر و مادرم به سرکارشان می‌روند، جوری صورتشان را می‌بوسم که انگار آخرین بار است آن‌ها را می‌بینم. خودم می‌فهمم؛ آن‌ها هم وقتی نگاهم می‌کنند، همین احساس را دارند. طوری نگاه می‌کنند که انگار دیگر قرار نیست همدیگر را ببینیم. دوست من، هر لحظه ممکن است صهیونیست‌ها با بمب‌های آمریکایی، خانه‌ها را ویران کنند و کودکان آواره بشوند. اگرچه تا به حال از زندگی جز جنگ چیزی ندیده‌ایم، اما هنوز هم که هنوز است، پدرانمان برای این که اشغالگران را از کشورمان بیرون کنند، در حال مبارزه هستند.»

سهراب می‌گوید: «دانستن این واقعیت که بچه‌ها در کشور خودشان نمی‌توانند آزادانه بازی کنند، درس بخوانند و شاد باشند، خیلی دردناک است.»

پدر و مادرم درباره‌ی فلسطین در خانه زیاد صحبت می‌کنند. من و سهراب گاهی از روی کنجکاوی، به حرف‌هایشان گوش می‌دهیم. ما فهمیده‌ایم که سال‌ها قبل، وقتی فلسطینیان مثل همه‌ی آدم‌های دیگر دنیا داشته‌اند در آرامش زندگیشان را می‌کرده‌اند، عده‌ای به زور وارد کشورشان شده‌اند و آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کرده‌اند. ما می‌دانیم که اسرائیل با پشتیبانی آمریکا، تا حالا ظلم‌های زیادی به مردم فلسطین کرده است. از دو سال گذشته، دشمنی این رژیم با مردم فلسطین آنقدر زیاد بوده است که حالا دیگر بیشتر بچه‌های غزه به جای خانه، در چادر زندگی می‌کنند.

دیشب، پدر و مادرم داشتند باز هم درباره‌ی اوضاع فلسطین با هم صحبت می‌کردند. پدر می‌گفت که تا حالا چند بیمارستان در غزه بمباران شده است و تعداد زیادی از کودکان، حتی پزشکان و پرستاران به شهادت رسیده‌اند.



صهیونیست‌ها که می‌خواهند به دروغ، نشان بدهند سرزمین فلسطین مال خودشان است، خبرنگاران را شهید می‌کنند. دیشب هم جایی را بمباران کرده‌اند که تعدادی از خبرنگاران در آن بوده‌اند. سهراب پرسید: «اگر صهیونیست‌ها خبرنگاران را شهید بکنند، مردم دنیا چطور می‌فهمند که دارند چه ظلم‌هایی به مردم غزه می‌کنند؟»

مادر جواب داد: «آن‌ها هر چقدر هم که تلاش بکنند، نمی‌توانند چراغ حقیقت را خاموش کنند.»

با هم بخوانیم



يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند؛ اما خداوند کامل‌کننده‌ی نور خودش است، حتی اگر کافران خوششان نیاید.

سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸



گفت‌وگو کنید



- به کاریکاتورِ روبه‌رو با دقت نگاه کنید. سپس، با دوستان خود درباره‌ی پیام و منظور آن گفت‌وگو کنید.

کامل کنید



کلمات زیر را در قسمت «زورگویی» و «قدرت مقاومت» دسته‌بندی کنید.

یاری خدا، اشغال، اتحاد، تحریم، ایستادگی، ظلم، دفاع،
وعده‌های دروغین

زورگویی

قدرت مقاومت

کار گروهی



۱- شما اگر جای مردم فلسطین بودید و عده‌ای می‌آمدند و می‌گفتند «خانه‌تان مال ماست» چه می‌کردید؟

- در کلاس خود به ۵ گروه تقسیم شوید.
- در گروه خود، ابتدا درباره‌ی موضوع بالا گفت‌وگو کنید و سپس دوبند درباره‌ی آن بنویسید.
- نوشته‌های خود را به گروه‌های دیگر بدهید.
- هر گروه متن گروه دیگر را بخواند و نظر خود را برای آن‌ها بنویسد.

۲- با کمک معلم به گروه‌های چند نفره تقسیم شوید و هر کدام یکی از موضوعات زیر را انتخاب کنید. با هم‌گروهی‌های خود یک داستان کوتاه بنویسید و سپس به صورت نمایش اجرا کنید:

- گروهی در نقش خبرنگارانی که خبر تحریم یا حمله را بازگو می‌کنند.
- گروهی در نقش امدادگران که به مردم کمک می‌رسانند.
- گروهی در نقش دانش‌آموزانی که با هم‌فکری و اتحاد مقاومت می‌کنند.
- گروهی که با تلاش علمی باعث پیشرفت کشور می‌شوند.



ما می‌توانیم

هفته‌ی دیگر قرار است در مدرسه‌مان نمایشگاهی برگزار بشود و پدر و مادرها بیایند و از آن بازدید کنند. موضوع نمایشگاه، فناوری و نقش آن در زندگی ماست. آقا معلم، بچه‌های کلاس را به چند گروه تقسیم کرده است. هر گروه با توجه به علاقه‌مندی خود، قرار است کاری را برای نمایشگاه آماده بکنند. گروه «سلامت» می‌خواهد درباره‌ی تأثیر فناوری‌های جدید در افزایش سلامتی جامعه، مثلاً تولید رادیوداروها تحقیق کند و نتیجه‌ی آن را به شکل پوستری برای بازدیدکنندگان، ارائه بدهد. اعضای گروه «محیط زیست» تصمیم دارند درباره‌ی نقش فناوری‌ها در بهبود شرایط آب و هوا گزارشی بدهند. ما، یعنی گروه «امنیت»، تصمیم گرفته‌ایم روزنامه‌دیواری درست کنیم و تأثیر فناوری‌ها را در تأمین امنیت کشورها به نمایش بگذاریم. من و آرش کارها را بین خودمان تقسیم کرده‌ایم. قرار شد آرش درباره‌ی چند دوره از تاریخ ایران تحقیق بکند. من هم چون خطم خوب است و در نقاشی استعداد دارم، کار نوشتن و تصویرگری را انجام بدهم. هفته‌ی گذشته، آرش همه‌اش توی کتابخانه بود. امروز نتیجه‌ی تحقیق خودش را به من داد. چیزهایی که نوشته، برایم جالب است. اول، دور مقوا

رایک کادر می‌کشم. بعد، برای هر کدام از دوره‌های تاریخی، جایی را مشخص می‌کنم. برای تصویرها هم جایی را در نظر می‌گیرم. سارا که می‌بیند دارم روزنامه دیواری درست می‌کنم، می‌گوید: «سهراب، نمی‌خواهی کمکت کنم؟»

با خوشحالی می‌گویم: «البته که می‌خواهم. بیا داستان‌ها را به ترتیب برایم بخوان تا آن‌ها را بنویسم.»

سارا می‌آید کنارم می‌نشیند و شروع می‌کند به خواندن و من می‌نویسم:

پانصد و یازده سال قبل

در چالدران، جایی در نزدیکی‌های تبریز امروز، عثمانی‌ها به ایران حمله کردند. شاه اسماعیل صفوی، شاه ایران، ارتشی بزرگ و قوی داشت. سربازها را آماده کرد و به جنگ با آن‌ها فرستاد. در ابتدا، ارتش ایران خیلی خوب می‌جنگید و داشت کار دشمن را تمام می‌کرد که...

یک لشکر کمکی به دشمن اضافه شد که توپ و تفنگ داشتند. ارتش ایران فقط شمشیر داشت. ارتش عثمانی با سیصد توپ جنگی چنان به ارتش ایران حمله کرد که سربازان ایرانی مثل برگ‌های پاییزی روی زمین ریختند. دشت چالدران به آتش کشیده شد. سربازان کمی هم که زنده ماندند، عقب‌نشینی کردند. ارتش عثمانی پیشروی کرد و خیلی راحت شهر تبریز را گرفت. لشکر ایران شکست خورد چون سلاح مناسب نداشت.

سارا می‌گوید: «سهراب، قسمت اول تمام شد. برو در کادر بعدی بنویس.»

بعد با صدای بلند می‌خواند:

چهل و پنج سال قبل

وقتی که تازه در ایران انقلاب شده بود، صدّام به مرزهای کشورمان حمله کرد. امام خمینی (رحمة الله علیه) فرمان جهاد داد. هزاران نفر از جوانان ایرانی به جبهه‌ها رفتند تا از خاک وطن دفاع کنند. سلاح‌های زیادی در انبارهای ارتش وجود داشت که از کشورهای خارجی خریده شده بود، اما...

خیلی‌هایشان کار نمی‌کردند. بعضی‌هایشان را خارجی‌ها عمداً دستکاری کرده بودند که شلیک نکنند. بعضی‌هایشان برای این که کار کنند، فناوری‌های خاصی داشتند. خارجی‌ها هم آن فناوری را به ایرانی‌ها، یاد نمی‌دادند. سال‌های اول جنگ، خیلی سخت گذشت و چیزی که کمبود سلاح را جبران کرد و باعث پیروزی بر دشمن شد، ایمان به خدا، هوشیاری و جان‌فشانی فرزندان ایران بود.

سارا به فکر فرو می‌رود. از او می‌پرسم: «چرا نمی‌خوانی؟»
سارا ادامه می‌دهد:

همین چندماه پیش

رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرد. این رژیم که هرچند وقت یک‌بار، یکی از دانشمندان ما را ترور می‌کرد، در یک شب تعدادی از دانشمندان ایرانی را به شهادت رساند. صهیونیست‌ها می‌دانستند که ایرانیان در فناوری‌های دفاعی خیلی پیشرفت کرده‌اند. آن‌ها از قوی شدن ایران می‌ترسیدند و فکر می‌کردند با شهید کردن دانشمندان، می‌توانند جلوی پیشرفت کشور را بگیرند. اما، هنوز بیست و چهار ساعت نگذشته بود که ایران، قدرتمندانه به آن‌ها پاسخ داد. ایران با پهپادهای پیشرفته و موشک‌های نقطه‌زن، مناطق مهم رژیم صهیونیستی را هدف گرفت و به آتش کشید. دشمنان از دیدن موشک‌های پیشرفته‌ی ایرانی غافلگیر شده بودند. هیچ کس باورش نمی‌شد کشوری که تا همین چند سال پیش، حتی نمی‌توانست موشک‌های خارجی را شلیک کند، حالا خودش موشک‌هایی ساخته باشد که دو هزار کیلومتر آن طرف‌تر، دقیقاً به هدف بخورند. سلاح‌های قدرتمندی که ایران خودش آن‌ها را ساخته بود، به پیروزی‌اش در این جنگ کمک کرد.





باهم بخوانیم



امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ سُلْطَانٌ مَنْ وَجَدَهُ صَالٍ بِهِ وَمَنْ لَمْ يَجِدْهُ صِيْلَ عَلَيْهِ
دانش، مایه‌ی قدرت است، هرکس به آن دست پیدا کند، با آن حمله می‌کند و
هرکه آن را از دست بدهد، بر او حمله می‌کنند.

شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۳۱۹

بازی کنید



با راهنمایی و کمک مربی پرورشی و یا به همراه معلم خود در ساعت درس
تربیت بدنی:

- گروه‌های ۳ تا ۵ نفری درست کنید.
- درگروه خود تعدادی موشک کاغذی بسازید.
- موشک‌های گروه خود را آزمایش کنید. هر کدام که از همه طولانی‌تر پرواز می‌کند را انتخاب کنید و برای آن نامی بگذارید.
- با گچ، یک خط کف حیاط مدرسه بکشید.
- هر گروه اجازه دارد سه بار موشک خود را از پشت خط پرتاب کند.
- موشک هر گروه که مسافت بیشتری را طی کرد، برنده است.

کار گروهی



نام چند موشک قوی ایرانی در زیر نوشته شده:

سجیل - خیبرشکن - عماد - شهاب - ثاقب - پاه

- درباره‌ی معنای نام آن‌ها تحقیق کنید.
- نام هر موشک به همراه معنای آن را روی تخته‌ی کلاس بنویسید.
- سرعت حرکت هرکدام از آن‌ها را به کیلومتر بنویسید.
- با توجه به نقشه‌ی درس ۵، آیا می‌توانید محاسبه کنید چقدر طول می‌کشد که هر کدام از این موشک‌ها به اسرائیل برسد؟

کامل کنید



جمله‌ی زیر را کامل کنید:

می‌خواهم دانشمند بشوم تا

.....

.....

گفت‌وگو کنید



■ درباره‌ی مفهوم تصاویر زیر گفت‌وگو کنید و برای هر کدام، چند سطر بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....

.....





باهم قوی‌تریم

من و سهراب از صبح زود بیدار شده‌ایم تا برای رفتن به خانه‌ی پدربزرگ آماده بشویم. آخر هفته‌ها، همه‌ی ما برای دیدن پدربزرگ و مادربزرگ به خانه‌ی آن‌ها می‌رویم. در طول هفته، دلمان برای اعضای خانواده تنگ می‌شود؛ اما در خانه‌ی پدربزرگ با دیدن همدیگر، خیلی خوشحال می‌شویم. باغچه‌ی حیاط خانه‌ی پدربزرگ پر از گل‌های زیبا و خوشبو است. پدربزرگ همان‌طور که به گل‌های باغچه رسیدگی می‌کند، از اعضای خانواده هم مراقبت می‌کند. به قول پدر، در و دیوار خانه‌ی پدربزرگ، عطر خوش مهربانی دارد.

در خانه‌ی پدربزرگ به رویمان باز می‌شود. من و سهراب با خوشحالی به داخل حیاط می‌دویم. سر و صدای شادی بچه‌ها خانه را پر کرده است. وارد اتاق می‌شویم. همگی به پدربزرگ سلام می‌کنیم، پدر دست او را می‌بوسد؛ من و سهراب هم می‌رویم کنارش می‌نشینیم. پدربزرگ جواب سلام ما را می‌دهد و با مهربانی ما را در آغوش می‌گیرد. وقتی لبخند را بر صورت پدربزرگ می‌بینیم، قلبمان پر از آرامش می‌شود. همه‌ی اعضای خانواده، پدربزرگ را دوست دارند و به او احترام زیادی می‌گذارند.

سهراب همان‌طور که کنار پدربزرگ نشسته است، می‌گوید: «بچه‌ها، یادتان هست روزهایی که اسرائیل به کشورمان حمله کرده بود، بیشتر وقت‌ها به خانه‌ی پدربزرگ می‌آمدیم و دور هم جمع می‌شدیم.»

پدر می‌گوید: «البته. با وجود پدربزرگ، همه‌ی اعضای خانواده در کنار هم احساس امنیت و آرامش می‌کردیم.»

دخترعمویم زهرا، به پدر نگاه می‌کند و می‌گوید: «خدا خیلی به کشور ما کمک کرد که توانستیم پیروز بشویم.»

عمو حسین می‌گوید: «اسرائیل فکر می‌کرد می‌تواند با شهید کردن فرماندهان نظامی، قدرت دفاعی کشور ما را از کار انداخته و آرامش کشور را به هم بریزد. اما، رهبر به سرعت و با دقت، برای همه‌ی فرماندهان شهید، جانشین مشخص کرد و نظم و امنیت را به کشور برگرداند.»

پدربزرگ می‌گوید: «البته ایران از سال‌ها قبل، خودش را برای دفاع آماده کرده بود و این موشک‌های پر قدرت و دقیق را برای چنین روزهایی ساخته بود.»

عمو سجاد ادامه می‌دهد: «در روزهای اول که از حمله‌ی اسرائیل نگران بودیم، چیزی که به جامعه آرامش و اطمینان داد، پیام‌های رهبرمان به مردم ایران بود.»

مادربزرگ می‌گوید: «مردم هم در آن روزها خیلی به هم کمک کردند.»

من می‌گویم: «درست می‌گویید؛ ما ایرانیان وقتی همراه رهبرمان، مثل یک خانواده با هم هستیم، از همه قوی‌تریم.»





فعالیت ۱



▪ شعر زیر را در کلاس همخوانی کنید و احساس خود را درباره‌ی ایران بنویسید.

سرزمینم ایران

سرزمین ماست ایران
تا ابد زیباست، ایران
رامسر، شیراز، بندر
رشت، ساری، یزد، سمنان
دیده‌ام استان به استان
رود، سبزه، دشت، دریا
مادرم این سرزمین است
دوست دارم مادرم را

مصطفی رحماندوست

▪ درباره‌ی «استقلال ایران» شعر یا داستانی
شنیده‌اید که در استان یا شهر شما معروف باشد؟
می‌توانید با مشورت خانواده و بزرگترها اطلاعات
بیشتری کسب کنید.



فعالیت ۲



▪ ایران در جنگ با اسرائیل، توانست پیروزی‌های زیادی به دست بیاورد. در کلاس درباره‌ی نقش هر کدام از عوامل زیر در پیروزی گفت‌وگو کنید و نتیجه را در قسمت‌های مشخص شده بنویسید.

رهبر

.....

.....

.....

.....

.....

.....

مردم

.....

.....

.....

.....

.....

.....

سربازان وطن

.....

.....

.....

.....

.....

.....

موشک و پهپاد

.....

.....

.....

.....

.....

.....

دانش‌آموزان

.....

.....

.....

.....

.....

.....

شغل‌های مختلف مردم (نانوا،
آتش‌نشان، کارگر، راننده و...)

.....

.....

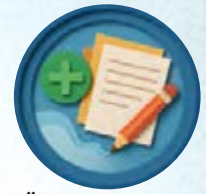
.....

.....

.....

.....

فعالیت ۳



به تصاویر زیر با دقت نگاه کنید. برای هر تصویر با توجه به نقش مردم در جنگ ۱۲ روزه، چند سطر توضیح دهید.



.....
.....
.....



.....
.....
.....



.....
.....
.....



.....
.....
.....



.....
.....
.....